

معیار فعل اخلاقی در کتاب ایمان و کفر/الکافی

سید حمید حسینی^۱

چکیده

مهم‌ترین مسأله‌ای که در فلسفه اخلاق مطرح می‌شود و شیوه پاسخگویی به آن، پایه‌های اصلی نظام‌های اخلاقی را شکل می‌دهد، معیار اخلاقی بودن رفتارهای آدمی است. پاسخ‌های متنوعی که در فلسفه غرب به این پرسش ارائه شده، مکاتب اخلاقی گوناگونی چون نتیجه‌گرایی، وظیفه‌گرایی و فضیلت‌گرایی را پدید آورده است. نوشتاری که پیش روی شماست، تلاش کرده است ضمن معرفی اجمالی این مکاتب و مروری گذرا بر دیدگاه دانشمندان مسلمان در این زمینه، معیاری را که پیشوایان اسلام برای اخلاقی بودن رفتارها بیان کرده‌اند، شناسایی و تحلیل کند. بدین منظور، متن کتاب ایمان و کفر از مجموعه ارزشمند *الکافی* که در بر دارنده معتبرترین احادیث اخلاقی است، مورد تحلیل قرار گرفته است. این بررسی نشان می‌دهد که هیچ‌یک از مکاتب شناخته شده اخلاقی، انطباق کاملی با مبانی اخلاق اسلامی ندارد و نکات مطرح شده از سوی دانشمندان مسلمان نیز معمولاً خارج از محل دقیق نزاع است. معیار نهایی ارائه شده در این پژوهش برای فعل اخلاقی، اندازه انطباق رفتار هر کس با برداشت او نسبت به حقیقت است.

کلیدواژه‌ها: فلسفه اخلاق، اخلاق هنجاری، فعل اخلاقی، اخلاق ایمانی، الکافی.

درآمد

زیربنایی‌ترین موضوعی که در هر نظام اخلاقی می‌توان سراغ گرفت، تعریفی است که آن مکتب از فعل اخلاقی ارائه می‌دهد. برای ارائه این تعریف لازم است معیار مشخصی را در اختیار داشته باشیم تا هر رفتار اختیاری را با آن بسنجیم و بر اخلاقی یا غیر اخلاقی بودن

۱. عضو هیئت علمی دانشگاه قرآن و حدیث.

آن حکم کنیم. بدون تعیین این معیار، عملاً هیچ‌گونه نظام و فلسفه‌ای برای اخلاق باقی نمی‌ماند و ارزش‌های اخلاقی به بافته‌هایی سلیقه‌ای و بی‌مبنا تبدیل می‌شود که با توهم و تناقض همراه خواهد بود. بر این اساس، مهم‌ترین پرسش در فلسفه اخلاق، این است که کدام رفتار اخلاقی است؟ پاسخی که هر یک از مکاتب به این پرسش می‌دهد، نظریه‌ای هنجاری نامیده می‌شود و مبنایی را برای پرداختن به سایر مسائل فلسفه اخلاق ایجاد می‌کند. مسائلی چون نسبیت و اطلاق گزاره‌های اخلاقی، رابطه اخلاق با دیگر معارف بشری و رابطه اخلاق با دین، همچون شاخ و برگ‌هایی است که بر پیکره اخلاق هنجاری می‌روید.

برای شناخت دیدگاه اسلام در عرصه اخلاق، باید در نخستین گام، معیار فعل اخلاقی را در این نظام فکری شناسایی کرد. در این نوشتار بنا داریم با تکیه بر احادیث کتاب ایمان و کفر از مجموعه ارزشمند *الکافی*، معیار مشخصی را که مورد قبول و تأیید پیشوایان این دین آسمانی باشد به دست آوریم. انتخاب کتاب *کافی* برای چارچوب این تحقیق به دلیل اهمیت و اعتبار بالای این جامع حدیثی است. به تصریح دانشمندان و حدیث‌شناسان بزرگ، *کافی* معتبرترین، کامل‌ترین و جامع‌ترین کتاب حدیثی شیعه است^۲ و هیچ کتاب یا اصل حدیثی دقت و مزایای این کتاب شریف را ندارد.^۳ یکی از کتاب‌های هشت‌گانه بخش اصول *الکافی*، کتاب ایمان و کفر است که بیش از ۱۶۰۰ حدیث مرتبط با مسائل اخلاقی و تربیتی را در قالب ۲۰۹ باب در خود جای داده است. بر این اساس، با انتخاب معتبرترین جامع حدیثی اسلامی و مبنا قرار دادن بخش احادیث اخلاقی و تربیتی آن، چارچوب مناسبی برای بررسی دیدگاه پیشوایان دین و معلمان و مفسران معصوم قرآن در اختیار داریم.

۱. مروری بر دیدگاه‌ها

از آنجا که موضوع اخلاق و مبانی آن از دیرباز مورد توجه اندیشمندان و دانشمندان بوده، بررسی دیدگاه‌ها در باره معیار اصلی اخلاق، نیازمند مطالعه نحله‌های فکری گوناگون در تاریخ فلسفه است. طبعاً شناسایی و استقصای تمامی دیدگاه‌های مطرح شده در این زمینه در مجال و مقصود این نوشتار نمی‌گنجد و ناچاریم به بیان اجمالی مهم‌ترین

۲. ملا محسن، الوافی، ج ۱، ص ۵.

۳. مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، ج ۱، ص ۳.

نظریه‌های مرتبط بسنده کنیم. برای این منظور، ابتدا نگاهی به فلسفه غرب می‌اندازیم و معیارهایی را که در بیان و آثار نقل شده از فیلسوفان بزرگ آن سامان مطرح شده، برمی‌شمیریم و سپس دیدگاه‌هایی را که اندیشمندان مسلمان برگزیده‌اند، ارائه می‌دهیم.

الف. معیار فعل اخلاقی در فلسفه غرب

امروزه برای تحلیل مبانی فلسفی اخلاق، دیدگاه‌های مطرح شده در این زمینه را به سه دسته کلی تقسیم می‌کنند. بر اساس این تقسیم، گروهی از مکاتب، رسیدن به سود یا لذت را به عنوان تنها معیار اخلاقی بودن رفتار به رسمیت می‌شناسند. اخلاقی که بر این مبنا شکل می‌گیرد، اصطلاحاً اخلاق نتیجه‌گرا (پیامدگرا) نامیده می‌شود.

دسته دوم، مکاتبی است که بدون لحاظ نتایج خوب یا بد، تنها به درست یا نادرست بودن فعل توجه می‌کنند و تنها رفتاری را اخلاقی می‌دانند که مطابق با قانونی خاص و با انگیزه اطاعت از تکلیف باشد. چنین اخلاقی را اخلاق وظیفه‌گرا می‌نامند. سومین، گروهی از مکاتب اخلاقی، به جای آن که به درستی یا نادرستی رفتار یا نتایجش اهمیت دهند، به ارزش‌های انسانی می‌اندیشند. این دیدگاه، نه خود فعل را فی‌نفسه دارای ارزش می‌داند و نه به اعتبار آثار و نتایجش ارزشی برای آن قایل است؛ بلکه به اعتبار فاعل (انسان) و غایت مطلوبش، رفتارهایی را که از او سر می‌زند ارزش‌گذاری می‌کند. این نظریه، اخلاق فضیلت‌گرا نام دارد.^۴

ب. معیار فعل اخلاقی در نگاه دانشمندان مسلمان

با وجود جایگاه ممتاز و برجسته اخلاق در تعالیم اسلام و مطرح شدن آن به عنوان اصلی‌ترین هدف بعثت پیامبر اکرم - صلی الله علیه و آله و سلم -، دانشمندان و فیلسوفان مسلمان، در دوره‌های گذشته، توجه چندانی نسبت به جنبه‌های فلسفی اخلاق نداشته‌اند و موضوعی چون معیار فعل اخلاقی نیز به صورت مستقل، محور پژوهش‌های آنان قرار نگرفته است. شاید یکی از عوامل این بی‌توجهی، دسترسی آنان به توصیه‌ها و تعالیم اخلاقی پیشوایان معصوم - علیهم السلام - و احساس بی‌نیازی نسبت به تلاش علمی جداگانه در این زمینه باشد. به هر حال، با مروری بر متون و منابع اسلامی مشخص می‌شود که نخستین دیدگاه‌های علمی در رابطه با معیار فعل اخلاقی، از قرن سوم هجری و پس از ترجمه عربی آثار حکیمان یونان ابراز شده است. وقتی آشنایی دانشمندان مسلمان

۴. «اخلاق فضیلت مدارا».

با مفاهیم فلسفی اخلاق از دریچه نگاه فیلسوفان یونان صورت پذیرفته باشد، اثرپذیری شدید آنها از مبانی و چارچوب‌های این فلسفه، چندان غیر طبیعی به نظر نمی‌رسد. در دوره‌های گذشته که هنوز دانشی به نام فلسفه اخلاق در میان دانشمندان مسلمان شناخته نشده بود، دیدگاه‌های آنان در مسائل این دانش نوظهور را باید از میان مطالب پراکنده و سخنانی که در توصیه‌های اخلاقی یا مباحث کلامی و فلسفی مطرح کرده بودند، به دست آورد. در برخی دوره‌ها، در مباحث دانش اصول فقه نیز به مبنای حسن و قبح افعال و ملاک آن توجه شده است.^۵ اما از حدود نیم قرن پیش، فلسفه اخلاق و مسائل بنیادین آن از طریق آثار فیلسوفان مغرب زمین در جوامع اسلامی شناخته شد و گروهی از محققان مسلمان را به پژوهش‌های تخصصی در این زمینه واداشت. این تحقیقات - که هم در حوزه‌های علمی شیعه و هم در جهان عرب و اهل سنت انجام پذیرفته است - راه را برای بررسی‌های دقیق‌تر هموار می‌کند و در مسائلی چون معیار فعل اخلاقی، امکان دست‌یابی به پاسخ‌هایی دقیق‌تر را فراهم می‌سازد.

علامه محمد حسین طباطبایی،^۶ علامه محمد تقی جعفری،^۷ استاد مهدی حایری یزدی،^۸ استاد شهید مرتضی مطهری،^۹ استاد عبدالله جوادی آملی،^{۱۰} آیت‌الله جعفر سبحانی^{۱۱} و آیت‌الله محمد تقی مصباح یزدی^{۱۲} از جمله عالمان معاصر شیعه به شمار می‌روند که در آثار خود به مباحث فلسفه اخلاق و موضوع معیار فعل اخلاقی پرداخته و دیدگاه‌های متنوعی را در این باره ارائه کرده‌اند. فطری بودن رفتارهای اخلاقی، ضروری بودن رابطه این رفتارها با انسان، هماهنگی و مسانخت با جنبه علوی وجود آدمی، تلائم با بعد ملکوتی، تأثیر در کمال نفس و قرب الهی، از جمله دیدگاه‌های بیان شده از سوی این

۵. به عنوان نمونه می‌توان از تلاش‌های محقق اصفهانی و مرحوم مظفر در این زمینه یاد کرد. در این باره رک: *نهایة الدرایة فی شرح الکفایة*، ج ۱، ص ۲۹۷؛ *اصول الفقه*، ج ۱، ص ۲۰۱.

۶. رک: *اصول فلسفه و روش رئالیسم*، ج ۲، ص ۲۰۳؛ «رابطه دین و اخلاق از نظر علامه طباطبایی»؛ *المیزان فی تفسیر القرآن*، ج ۵، ص ۱۰ و ج ۱، ص ۳۵۵ - ۳۵۹ و ج ۱۹، ص ۲۶۹ - ۲۷۲.

۷. رک: «درآمدی بر اخلاق‌شناسی حکمی و فلسفی استاد محمد تقی جعفری»؛ *سرگذشت اندیشه‌ها*، ص ۵۷؛ ترجمه و *تفسیر نهج البلاغه*، ج ۷، ص ۲۴۸.

۸. رک: «تأملی در کاوش‌های عقل عملی (فلسفه اخلاق) از منظر استاد حایری یزدی».

۹. رک: *اصول فلسفه و روش رئالیسم*، ص ۲۰۳؛ *فلسفه اخلاق*، ص ۱۴۴؛ *نقدی بر مارکسیسم*، ص ۲۴۹؛ *اسلام و نیازهای زمان*، ج ۱، ص ۲۰۸؛ *تعلیم و تربیت در اسلام*، ص ۷۰.

۱۰. *فلسفه حقوق بشر*، ص ۲۸؛ *تسنیم (تفسیر قرآن کریم)*، ج ۵، ص ۳۸۷.

۱۱. *حسن و قبح عقلی یا پایه‌های اخلاق جاودان*، ص ۶۲؛ «فطرت پایگاه ارزش‌های اخلاقی».

۱۲. *فلسفه اخلاق (دروس فلسفه اخلاق)*، ص ۲۶ و ص ۱۶۰.

گروه از نظریه پردازان فلسفه اخلاق است.

جریان دیگری که هم زمان، با نگاهی اسلامی به بررسی مبانی فلسفه اخلاق پرداخت، شامل جمعی از دانش آموختگان و اساتید دانشگاه الازهر و دانشکده دارالعلوم دانشگاه قاهره بود. دکتر محمد عبدالله دزازه، دکتر محمد غلاب و دکتر احمد عبدالرحمن از مهم ترین صاحب نظران این جریان به حساب می آیند که در آثار خود، تأثیر پذیری متون اخلاق اسلامی را از اخلاق یونانی مورد انتقاد قرار داده و بر فطری بودن اخلاق تأکید کرده اند. اصالت بخشی به آخرت و واجبات دینی در نظریات این گروه، با تأکید بیشتری مطرح شده است تا جایی که عبداللطیف، از دانشمندان منتسب به این جریان، بدون توجه به اشکالات متعدد نظریه امر الهی، به صراحت، اوامر شارع مقدس را به عنوان معیار فعل اخلاقی مطرح می کند.^{۱۳}

در کنار دو جریان یاد شده، دیدگاه های پراکنده دیگری نیز در رابطه با فلسفه اخلاق و معیار فعل اخلاقی ابراز شده که نظریات پژوهشگران جریان روشنفکری دینی از آن جمله است. دکتر عبدالکریم سروش یکی از نظریه پردازان این جریان است که فطری بودن گرایش های اخلاقی را برای تبیین گزاره های اخلاقی نادرست یا ناکافی می داند.^{۱۴} مبنایی که او به عنوان معیار اخلاقی بودن رفتار می پذیرد، کاهش جدال و نزاع درونی و بیرونی است؛ یعنی از نگاه او، هر رفتاری که نزاع انسان با وجدان خودش یا درگیری او با دیگران را کاهش دهد، اخلاقی است.^{۱۵} وی اصل «آنچه را برای خود می پسندی برای دیگران نیز بپسند» را مبنای مناسبی برای استفاده از احساس و عاطفه آدمیان به جای استفاده از عقل آنها در داوری های پیچیده اخلاقی معرفی می کند.^{۱۶}

ج. تأملی دوباره در محل نزاع

با مرور بر پیشینه دیرینه نظریات علمی در زمینه فلسفه و مبانی اخلاق، جنبه هایی از اختلافات و پراکندگی دیدگاه ها در باره معیار فعل اخلاقی روشن شد؛ اگر چه با نگاهی نقادانه می توان کاستی های هریک از این دیدگاه ها را برشمرد و با تکیه بر اعتراضات و

۱۳. در این باره رک: «جریان شناسی اخلاق قرآن مدار در جهان عرب (ترجمه فصل هفتم از کتاب الاخلاق فی الفکر العربی المعاصر)».

۱۴. اخلاق خدایان، ص ۸؛ تفرج صنع، ص ۲۶۳.

۱۵. اوصاف پارسایان، ص ۳۰۴.

۱۶. حکمت و معیشت (دفتر دوم)، ص ۱۸۰.

پاسخ‌های طرفداران مکاتب گوناگون، بر خطاهای فراوانی که در این مسیر رخ داده، تأکید کرد، ولی از نگاهی دیگر می‌شود تلاش‌ها و یافته‌های ارزشمندی را دید که هر یک به جنبه‌ای از گرایش‌های متعالی در وجود انسان پرداخته و از زاویه‌ای متفاوت به گوشه‌ای از این دریای بی‌کران نظر افکنده است. با این نگاه، مجموعه‌ای از نکات علمی و دقیق را در اختیار داریم که هر یک در جای خود درست و سودبخش است.

با این حال، در این باب نکته‌ای ظریف و بسیار مهم وجود دارد که بی‌توجهی نسبت به آن، اصلی‌ترین راهزن در این مسیر و رمز آسب شناسی تحقیقات مشابه است. این نکته را باید در تعیین دقیق نقطه بحث و گفت‌وگو در زمینه معیار فعل اخلاقی جست‌وجو کرد. در واقع، عامل اصلی بسیاری از اختلاف‌نظرها و به نتیجه نرسیدن تلاش‌ها و گفت‌وگوها در مباحث مرتبط با فلسفه اخلاق، ابهام در محل نزاع و روشن نبودن مرز میان مباحث است. در موضوع معیار فعل اخلاقی نیز همین مشکل در اکثر منابع و تحقیقات مرتبط به چشم می‌خورد و راه حل آن، این است که بار دیگر محل نزاع را با دقت مشخص کنیم.

با تأمل دوباره در این باره، این نکته مهم آشکار می‌شود که معیار ارزش‌های اخلاقی با موضوعاتی دیگر، مانند ارزش‌های کلان اخلاقی، علت‌گرایش‌های اخلاقی در وجود انسان و غایت و نتیجه این گرایش‌ها کاملاً متفاوت است و نباید این موضوعات را با هم مخلوط کرد. ما در این بحث به دنبال ملاکی کلی می‌گردیم که با اتکا بر آن بتوان حقانیت و صدق هر نوع گزاره یا تعبیر اخلاقی را به صورت منطقی و مستدل ارزیابی کرد. در چنین بحثی سخن گفتن از ارزش‌های مهم و زیربنایی، یا عواملی در وجود انسان که او را به سوی ارزش‌های اخلاقی سوق می‌دهد، و یا اهداف و غایاتی که انسان از پایبندی به اخلاق می‌جوید، نوعی خروج از موضوع و بی‌دقتی نسبت به چارچوب بحث است. البته هر یک از این مطالب در جای خود، مهم و بسیاری از نکاتی که در باره آن بیان شده، مفید و راهگشا است.

بنا بر این، برخلاف آنچه در بسیاری از نظریه‌ها شاهد بودیم، نمی‌توان ارزش‌هایی کلی را که دارای مصادیق گسترده است، ملاک هر نوع گزاره اخلاقی دانست؛ به عنوان مثال، اعتدال یا غیر دوستی و تلاش برای منافع و لذت عمومی، خود از ارزش‌های کلان اخلاقی هستند؛ اگرچه بسیاری از رفتارها را می‌توان به دلیل انطباق آنها با اعتدال یا غیر دوستی، اخلاقی دانست، ولی این بدان معنا نیست که هر یک از این ارزش‌های کلان، خود به تنهایی ملاکی برای همه رفتارهای اخلاقی محسوب می‌شود؛ زیرا به آسانی می‌توان

رفتارهایی اخلاقی را سراغ گرفت که مصداقی از این اصول کلی نیست.^{۱۷} ضمن این که وقتی پرسش از درستی یا نادرستی همین اصول کلی، پرسشی نابجا به شمار نمی‌رود، چگونه می‌توان آنها را ملاکی همیشگی و ذاتی برای هر نوع فعل اخلاقی دانست؟

بیان منشأ و علت گرایش‌های اخلاقی نیز نمی‌تواند پاسخ دقیقی به پرسش از ملاک درستی و نادرستی رفتارهای اخلاقی باشد. مطالبی که در آثار بزرگان و محققان این عرصه درباره فطری بودن گرایش‌های اخلاقی و وجود جنبه‌های متعالی و من‌علوی در انسان بیان شده است، در عین ارزشمند، مفید و راهگشا بودن، تنها به این پرسش پاسخ می‌دهد که عامل میل به ارزش‌های اخلاقی چیست؛ اما برای رسیدن به پاسخ این پرسش که چگونه می‌توان اخلاقی بودن یک رفتار را تشخیص داد، فایده چندانی ندارد؛ چرا که ثمره اصلی این نزاع‌ها در جایی روشن می‌شود که بخواهیم اخلاقی بودن رفتاری را مشخص کنیم که نمی‌دانیم برخاسته از فطرت و جنبه‌های متعالی انسان است یا به اقتضای من حیوانی و جنبه‌های پست وجود آدمی از او سر می‌زند. اگر نه، در جایی که مشخص است رفتاری از جنبه‌های غریزی و طبیعی انسان سرچشمه نگرفته و به امیال انسانی او مربوط است، حتی کسانی که وجود فطرت یا وجدان ثابت را نمی‌پذیرند نیز در اخلاقی بودن آن رفتار تردیدی ندارند.

غایت و هدف اخلاق نیز با ملاک و معیار حقانیت آن متفاوت است. این که رفتارهای اخلاقی موجب کمال نفس و دست‌یابی به فضیلت‌هایی چون دانش، حکمت، عدالت و حتی سعادت دنیوی یا اخروی می‌شود، در عین صحیح بودن، ملاک و معیاری برای تشخیص اخلاقی یا غیر اخلاقی بودن یک رفتار نیست؛ زیرا هر کس بسته به تعریفی که از کمال و سعادت ارائه می‌دهد، رفتارهایی را که در آن جهت باشد، رفتارهایی درست و اخلاقی می‌داند و گمان نمی‌رود هیچ عاقلی با این اصل کلی مخالفت کند.

البته ممکن است گفته شود منشأ همه نزاع‌ها و اختلافات در زمینه معیار اخلاقی بودن رفتار، تعریف‌های متفاوتی است که از سعادت ارائه می‌شود. بنا بر این، محل اصلی نزاع همین جاست. اما اندکی تأمل، نادرستی این ادعا و پاسخ آن را روشن می‌سازد؛ زیرا این سخن به معنای پاک کردن صورت مسئله و حواله دادن آن به مباحث اعتقادی و

۱۷. به عنوان مثال، دانش یا لذت‌های معنوی در شرایطی که تزامنی با موضوعی دیگر نداشته باشد، اعتدال و میانه روی در آنها مفهومی ندارد و ارزش محسوب نمی‌شود. یا ویژگی‌هایی مانند شجاعت و صبر، با آن که مصداقی از غیردوستی نیستند، با این حال، ارزش اخلاقی به شمار می‌روند.

جهان بینی است. اگر چه تأثیر جهان بینی در مباحث اخلاقی قابل انکار نیست، ولی این شیوه، گذشته از آن که دست فلسفه اخلاق را در پاسخگویی به این پرسش مهم خالی نشان می دهد، اخلاق را کاملاً وابسته و وامدار ادیان می کند. این در حالی است که اخلاق نمی تواند ارزش های اصلی خود را از دین بگیرد.

بنا بر آنچه گذشت، بدون آن که بخواهیم قضاوتی کلی داشته باشیم یا به صورت جزئی و تفصیلی به بررسی هر یک از دیدگاه های مطرح شده در زمینه معیار فعل اخلاقی بپردازیم، می توانیم اجمالاً این اشکال را به اکثر نظریه ها و تحقیقات مرتبط وارد بدانیم که در هنگام بیان این معیار، به نقطه اصلی و محل دقیق نزاع، کمتر توجه کرده اند. ما نیز اگر بنا داریم دیدگاه متون دینی را در زمینه ملاک اخلاقی بودن رفتار، شناسایی و استخراج کنیم، باید مراقب این آسیب باشیم و از منحرف شدن بحث به سوی مباحث دیگر بپرهیزیم.

۲. بررسی دیدگاه الکافی

مرور دیدگاه های گوناگون در زمینه معیار ارزش های اخلاقی و نکاتی که با تأمل در محل اصلی نزاع مطرح شد، دو مشکل اساسی را در رابطه با شناخت مبانی اخلاق اسلامی آشکار ساخت: مشکل نخست، ذهنیت های فلسفی و کم توجهی به متون و منابع اصیل اسلامی و مشکل دوم، خلط ملاک و معیار اخلاق با مسائل دیگری چون ارزش های کلان و علت یا غایت گرایش های اخلاقی بود. اکنون با توجه به نکات یاد شده می توانیم به سراغ کتاب الکافی برویم و احادیث آن را بکاویم تا پیام آنها را در این زمینه به دست آوریم.

الف. ایمان، محور اخلاق اسلامی

با بررسی دقیق کتاب ایمان و کفر الکافی - که در بر دارنده مجموعه احادیث اخلاقی است - هیچ حدیثی را نمی توان یافت که به صراحت، معیاری را برای ارزش های اخلاقی بیان کرده باشد. با این حال، با دقت در شیوه دسته بندی احادیث و نحوه نام گذاری ابواب و فصول این کتاب، می توان نگاه و برداشت مؤلف ارجمند آن را در این زمینه به دست آورد.

این که دانشمند آگاه و نکته سنجی چون مرحوم کلینی (ره)، مجموعه احادیث مرتبط با اخلاق را در بخش جداگانه ای با عنوان «ایمان و کفر» جای داده و در نام گذاری دسته های فرعی تر نیز ایمان را به عنوان محور اصلی ابواب آن مطرح ساخته است، نشان

می دهد مرحوم کلینی، ایمان را محور اخلاق نیکو و کفر را محور بد اخلاقی می داند. بررسی دقیق تر احادیث این کتاب، نظر مرحوم کلینی را کاملاً تأیید می کند. در اینجا برخی از این احادیث را مرور می کنیم تا با جایگاه و نقش محوری ایمان در آموزه های اخلاقی پیشوایان اسلام آشنا شویم:

در باب بیستم و بیست و یکم کتاب ایمان و کفر، شش حدیث جای گرفته که همگی درباره درجات ایمان است. این چند روایت، علاوه بر وابسته دانستن درجات افراد به میزان ایمان آنها، فضایل و ارزش های اخلاقی را زیرمجموعه و بخشی از ایمان می داند؛ به عنوان مثال، در نخستین حدیث، امام صادق - علیه السلام - ایمان را دارای هفت بخش اعلام می کنند:

إِنَّ اللَّهَ - عَزَّ وَجَلَّ - وَضَعَ الْإِيمَانَ عَلَى سَبْعَةِ أَشْهُمٍ: عَلَى الْبِرِّ وَالصَّدَقِ، وَالْيَقِينِ، وَالرِّضَا، وَالْوَفَاءِ، وَالْعِلْمِ، وَالْحِلْمِ.^{۱۸}

ارتباط و نسبت این بخش ها - که درجات ایمان را تشکیل می دهند - با فضیلت های اخلاقی کاملاً روشن است. همین شرایط را می توان در باب بیست و پنجم مشاهده کرد. این باب تنها یک حدیث را در بر دارد. این سخن نورانی که درباره ویژگی های ایمان است، برخی از فضایل اخلاقی را به عنوان پایه های ایمان یا شعبه هایی از این پایه ها معرفی می کند. در این روایت، امام باقر - علیه السلام - از امیر مؤمنان علی - علیه السلام - نقل می کنند که آن حضرت در پاسخ به پرسشی در باره ایمان چنین فرمودند:

إِنَّ اللَّهَ - عَزَّ وَجَلَّ - جَعَلَ الْإِيمَانَ عَلَى أَرْبَعِ دَعَائِمٍ: عَلَى الصَّبْرِ وَالْيَقِينِ وَالْعَدْلِ وَالْجِهَادِ.^{۱۹}

آن حضرت، سپس شاخه ها و شعبه های هر یک از این پایه ها را بیان می کنند و با برشمردن چهار شعبه برای هر یک از این چهار ستون، نقش محوری ایمان را در جنبه های گوناگون اخلاق روشن می سازند.

باب ۱۰۹ این کتاب نیز نشان دهنده نقش ایمان در رفتارهای اخلاقی است. در این باب سه حدیث آمده که در آنها از وجود دو گوش در قلب هر انسان خبر داده شده است. بر اساس این احادیث، یکی از این دو گوش، دعوت به سوی رفتارهای اخلاقی را می شنود و

۱۸. همان، ج ۳، ص ۱۰۹.

۱۹. همان، ج ۳، ص ۱۳۰.

در دیگری، دعوت به کارهای غیر اخلاقی دمیده می‌شود. حدیث دوم این باب تصریح می‌کند که عامل دعوت به رفتارهای اخلاقی، همان روح ایمان است و هرگاه کسی قصد انجام کارهای ناروا را داشته باشد، روح ایمان از او جدا می‌شود. از احادیث باب ۲۰۹ - که آخرین باب کتاب ایمان و کفر است - نیز می‌توان محور و ملاک بودن ایمان برای اخلاق را برداشت کرد.

با توجه به آنچه گذشت، روشن شد که از نگاه احادیث این کتاب، ایمان، محور اصلی اخلاق و عامل ارزش و اثربخشی رفتارهای پسندیده است. اما آیا می‌توان این سخن را به معنای معیار بودن ایمان دینی برای رفتارهای اخلاقی دانست؟ آیا این برداشت، موجب وابستگی اخلاق به مذهب نمی‌شود؟ آیا از این احادیث می‌توان نتیجه گرفت که رفتارهای اخلاقی افراد بی‌ایمان، فاقد هرگونه ارزش است و انسان، بدون بهره‌گیری از آموزه‌های دینی، قدرت درک درستی یا نادرستی هیچ کاری ندارد؟ پاسخ به این پرسش‌ها و پرسش‌های دیگری از این دست، با تکیه بر آنچه تا کنون بیان شد، ممکن نیست و برای شناخت دقیق‌تر دیدگاه احادیث در زمینه مبانی اخلاق و رسیدن به پاسخ پرسش‌های فوق، لازم است معنای ایمان را بهتر بشناسیم و تعریف و گوهر اصلی آن را در نگاه قرآن و حدیث به دست آوریم.

ب. تسلیم، گوهر ایمان

یکی از نکات مهمی که با دقت در احادیث این مجموعه به دست می‌آید، شناخت گوهر اصلی و حقیقت ایمان است. برای درک بهتر این نکته لازم است به تفاوت روش ادیان الهی و وحیانی با روش‌های اثبات‌گرایانه فلسفی توجه کنیم.^{۲۰} در تعالیم انبیای الهی و پیشوایان معصوم دین، معرفت ذهنی و قوه تفکر به عنوان تنها ملاک شخصیت آدمی مطرح نمی‌شود و تکیه اصلی بر قلب و فؤاد انسان و اراده و اختیار او در پذیرش یا انکار حقایقی است که فطرتاً به آنها معرفت دارد، یا از طریق تفکر و راه‌هایی دیگر، به آنها دست می‌یابد. بر این اساس، به جرأت می‌توان هدف و خواسته اصلی ادیان الهی از انسان را «تسلیم» در برابر حقیقت دانست. این، همان نکته‌ای است که در ضمن حدیث سوم از باب بیست و سوم کتاب ایمان و کفر بدان تصریح شده است. امام صادق - علیه السلام - در ابتدای این حدیث بلند می‌فرماید:

۲۰. در این باره رک: «یونان و دین (تسلیم و ایمان در خداشناسی دینی)».

إِنَّكُمْ لَا تَكُونُونَ صَالِحِينَ حَتَّى تَعْرِفُوا، وَلَا تَعْرِفُونَ حَتَّى تُصَدِّقُوا، وَلَا تُصَدِّقُونَ حَتَّى تُسَلِّمُوا، أَبْوَاباً أَرْبَعَةً لَا يَصْلُحُ أَوْلَاهَا إِلَّا بِآخِرِهَا، صَلَّى أَصْحَابُ الثَّلَاثَةِ وَتَاهُوا تَبَهَا بَعِيداً.^{۲۱}

امام صادق - علیه السلام - تسلیم را در این حدیث نورانی، به عنوان رمز سعادت و صلاح مطرح می‌کنند و با تبیین خود نشان می‌دهند منظور از عناوینی چون اقرار و تصدیق - که در روایات دیگر در تعریف ایمان بیان شده - چیزی جز تسلیم نیست. آن حضرت، امکان حرکت به سوی صلاح را تنها از طریق معرفت و هر معرفتی را نیازمند تصدیق می‌دانند. به نظر می‌رسد منظور ایشان از تصدیق، همان تفکر و پذیرش عقلی است. با این حال، آن حضرت، معرفت و تفکر را کافی نمی‌شمارند و معرفت و تصدیقی را که به تسلیم نینجامد، گمراهی و سرگردانی شدید می‌نامند.

با این توضیحات، دو نکته مهم در باره ایمان روشن شد. نخست، آن که ایمان، با تفکر، استدلال و تصدیق عقلی متفاوت است و در مرحله‌ای پس از تحلیل ذهنی و در جایگاه جداگانه‌ای به نام قلب تحقق می‌یابد. تعبیر «وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ» در آیه ۱۴ سوره حجرات، به همین جنبه قلبی ایمان اشاره دارد.

نکته دوم و مهم‌تر، این که گوهر و حقیقت ایمان، چیزی جز تسلیم در برابر حقیقت و معنای کفر، چیزی جز انکار حقایق نیست. یکسان بودن ایمان با تسلیم، در حدیث سوم باب هفدهم این کتاب به صورت روشن و با استفاده از تعبیر اطاعت بیان شده است. بر اساس این روایت، سلام جعفری می‌گوید:

سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - عَنِ الْإِيمَانِ، فَقَالَ: الْإِيمَانُ أَنْ يُطَاعَ اللَّهُ، فَلَا يُعْصَى.^{۲۲}

در حدیث پنجم از باب ۲۹ نیز امام صادق - علیه السلام - سخنی نورانی را از امیر مؤمنان - علیه السلام - نقل می‌کنند که به خوبی نقش محوری تسلیم را در ایمان نمایان می‌کند:

الْإِيمَانُ أَرْبَعَةٌ أَرْكَانٌ: الرِّضَا بِقَضَاءِ اللَّهِ، وَالتَّوَكُّلُ عَلَى اللَّهِ، وَتَقْوِيَةُ الْأَمْرِ إِلَى اللَّهِ، وَالتَّسْلِيمُ لِأَمْرِ اللَّهِ.

اگرچه در این کلام گهربار، تسلیم به عنوان یکی از چهار رکن ایمان مطرح شده است، ولی دقت در سه رکن دیگر نشان می‌دهد آنها نیز نموده‌ها و مراتبی از تسلیم به شمار

۲۱. الکافی، ج ۳، ص ۱۲۲.

۲۲. همان، ص ۹۰.

می روند، یا ارتباط و پیوندشان با تسلیم و با یکدیگر به حدی است که نمی توان آنها را موضوعاتی جداگانه و در عرض هم به حساب آورد.

حدیث دیگری که در این زمینه بسیار مفید است و نکات ارزشمندی را درباره محور بودن تسلیم در ادیان الهی بیان می کند، حدیث نخست باب ۲۲ است. این باب از سوی مرحوم کلینی با عنوان نسبة الاسلام نام گذاری شده است. بر اساس این حدیث نورانی، امیر مؤمنان - علیه السلام -، در بیان نسبت و مشخصات اسلام، حقیقت این دین را تسلیم معرفی می کنند و می فرمایند:

لَأَسْبَغَ الْإِسْلَامَ نِسْبَةً لَمْ يَنْسُبْهُ أَحَدٌ قَبْلِي، وَلَا يَنْسُبُهُ أَحَدٌ بَعْدِي إِلَّا يَمِثِلُ ذَلِكَ، إِنَّ الْإِسْلَامَ هُوَ التَّسْلِيمُ، وَالتَّسْلِيمُ هُوَ الْيَقِينُ، وَاليَقِينُ هُوَ التَّصَدِيقُ، وَالتَّصَدِيقُ هُوَ الْإِقْرَارُ، وَ الْإِقْرَارُ هُوَ الْعَمَلُ، وَالْعَمَلُ هُوَ الْأَدَاءُ.^{۲۳}

یکی از نکات فراوان و مهمی که در این حدیث نورانی وجود دارد، این است که آن حضرت، تسلیم را با یقین، تصدیق، اقرار، عمل و انجام وظایف دینی، یکسان و هم داستان اعلام می کنند. به نظر می رسد این سخن، نوعی اشاره به آثار و لوازم شگفت انگیز تسلیم است. در واقع، جدایی ناپذیری تسلیم از اعتقادات و دیگر ابعاد اخلاقی و رفتاری دین، نشان می دهد که وقتی روحیه تسلیم در انسان وجود داشته باشد، خداوند همه جنبه های شخصیت و زندگی او را سامان می بخشد و ایمان و عمل را به او ارزانی می دارد.

ج. انطباق با برداشت از حق، معیار فعل اخلاقی

با توجه به آنچه گذشت، مشخص شد که از نگاه احادیث کتاب ایمان و کفر و دیگر متون اسلامی، ایمان، محور اخلاق و تسلیم در برابر حق، گوهر ایمان است. بر این اساس، می توان نتیجه گرفت که از نظر پیشوایان اسلام، معیار فعل اخلاقی چیزی جز پذیرش و تسلیم در برابر حقیقت نیست؛ یعنی وقتی کسی حقیقتی را شناخت، اگر به آن احترام بگذارد و رفتاری را انجام دهد که نشان دهنده تسلیم در برابر حقیقت باشد، کار او پسندیده و اخلاقی است؛ به عنوان مثال، وقتی کسی می فهمد بیان مطلب خلاف واقع، تخلف از وعده، ترجیح منافع خود بر دیگران و سستی و واهمه در پیگیری امور، نادرست است، به هر اندازه که طبق این شناخت خود عمل کند، به همان میزان رفتارهای اخلاقی صداقت، وفای به عهد، ایثار و شجاعت را محقق ساخته است.

۲۳. همان، ص ۱۱۷.

یکی از جنبه‌های مثبت برگزیدن معیار یاد شده، این است که عنوان حقیقت، عنوانی عام و فرادینی است؛ لذا اشکالی که پیش از این درباره ملاک قرار گرفتن ایمان برای اخلاق مطرح شد، در اینجا مطرح نیست و نگرانی خاصی بابت وابسته شدن اخلاق به مذهب وجود ندارد؛ چرا که با این ملاک، خود ایمان و پذیرش حقایق دینی نیز رفتاری اخلاقی محسوب می‌شود. با این حال، همچنان دو ابهام و پرسش مهم در این باره وجود دارد که بدون رسیدگی به آنها نمی‌توان از ارائه معیاری مناسب و جامع برای رفتارهای اخلاقی مطمئن بود. پرسش نخست، این است که آیا معیار قرار دادن حقیقت برای اخلاق، نوعی ایده‌آل‌گرایی و منحصر ساختن رفتارهای اخلاقی در گروهی اندک - که شناخت کامل یا توجه لازم را نسبت به حقایق در اختیار دارند - نیست؟ و دومین پرسش، این است که اساساً ملاک تشخیص حقیقت چیست و آیا وابسته ساختن اخلاق به شناخت حقایق، آن را به موضوعی مبهم، اختلاف‌انگیز و غیر قابل بازخواست موقوف نمی‌کند و به نوعی نسبی‌گرایی که نظر شخصی افراد را جایگزین اخلاق می‌سازد، دامن نمی‌زند؟

برای رسیدن به پاسخ این پرسش‌ها باید بار دیگر به احادیث *الکافی* مراجعه کنیم و ببینیم آیا می‌توان پاسخ و راه حل مناسبی را در این زمینه از این کتاب به دست آورد یا نه؟ این مراجعه به ما نشان می‌دهد که خوشبختانه کتاب ایمان و کفر *الکافی* پاسخ در خوری را به پرسش اول ارائه می‌دهد و احادیث این بخش با قرار گرفتن در کنار روایات نورانی کتاب عقل و جهل از این مجموعه ارزشمند، ابهام‌های مربوط به پرسش دوم را نیز برطرف می‌سازد.

مرحوم کلینی با گرد آوردن شش حدیث در باب‌های ۲۰ و ۲۱ کتاب ایمان و کفر، راه حل مناسبی را برای خروج از تنگنای ایده‌آل‌گرایی و شکستن انحصار ارزش‌های اخلاقی به گروهی خاص، در اختیار ما گذاشته است. نقطه مشترک همه این احادیث، تأیید نوعی نسبی‌گرایی در تشخیص حقیقت است. این سخنان نورانی نشان می‌دهد که پیشوایان پاک و انسان‌شناس اسلام تلاش کرده‌اند پیروان خود را از تفاوت سطح درک افراد و اختلاف زوایای نگاه آنها به حقیقت آگاه سازند و به همگان بفهمانند که این تفاوت‌ها را باید به رسمیت شناخت و برداشت‌های گوناگون از حقیقت، در جای خود، محترم‌اند.

در دومین حدیث باب بیستم، جریانی نقل می‌شود که بر اساس آن، یکی از خادمان امام صادق - علیه السلام - در حضور آن حضرت از مردم براءت می‌جوید و دلیل این کار خود را اعتقادات نادرست آنها اعلام می‌کند. امام از او می‌پرسند: آیا با این که آنها ما را

دوست دارند، فقط به این خاطر که مثل ما فکر نمی‌کنند، از آنها برائت می‌جویی؟ خادم می‌گوید: آری. حضرت می‌فرماید: نزد ما نیز مسائلی هست که شما شناختی از آن ندارید؛ آیا شایسته است که ما نیز از شما برائت بجوییم؟ خادم می‌گوید: نه، فدایتان شوم! حضرت می‌فرماید: نزد خداوند نیز چیزهایی است که ما از آن آگاهی نداریم؛ آیا خوب است که او ما را به دور افکند؟ خادم پاسخ می‌دهد: نه به خدا، فدایتان شوم! پس چه کاری باید انجام دهیم؟ حضرت می‌فرماید: آنها را دوست داشته باشید و از آنان برائت نجوید. ایشان سپس به تفصیل، برخورداری مردم از بهره‌های گوناگون را تشریح و دلیل این توصیه را تفاوت سطح، ظرفیت و شرایط افراد اعلام می‌دارند. آن حضرت، تحمیل شرایط و توقعات مربوط به یک فرد بر فردی دیگر را نادرست می‌خوانند و در ادامه، برای روشن‌تر شدن مطلب، جریان فردی را مثال می‌زنند که همسایه‌ای مسیحی داشته و او را به اسلام دعوت کرده و به افتخار مسلمان شدن نایل ساخته بود. این مبلغ نادان، بدون توجه به شرایط همسایه تازه مسلمان خود، از سحرگاه تا پایان شب و طی جریاناتی مفصل، او را در مسجد و به نماز و عبادت، مشغول نگه می‌دارد. او وقتی سحرگاه روز بعد به سراغ همسایه خود می‌رود تا بار دیگر وی را به مسجد ببرد، از او می‌شنود که از مسلمانی انصراف داده و به او می‌گوید: برای این دین به دنبال افراد بی‌کارتری باشد، چون او فردی فقیر و عیالوار است که همواره نمی‌تواند در مسجد و در حال عبادت بماند.

امام - علیه السلام - با این مثال نشان دادند که تحمیل شرایط و توقع رفتارهایی هر چند درست و ارزشمند از کسی که هنوز شناخت مناسبی از حقیقت آن ندارد، تا چه حد خطرناک و آسیب‌زننده است؛ تا جایی که می‌تواند کسی را که تازه به اسلام گرویده، از آن خارج و به سرنوشت شومی چون ارتداد، گرفتار سازد.^{۲۴}

حدیث اول باب بیست و یکم نیز به روشنی و با صراحت، بر تفاوت میان انسان‌ها تأکید می‌کند و این موضوع را نه فقط در درجات ایمان، بلکه در مطلق ارزش‌ها و مسائل اخلاقی به رسمیت می‌شناسد. بر اساس این روایت، امام صادق - علیه السلام - می‌فرماید:

لَوْ عَلِمَ النَّاسُ كَيْفَ خَلَقَ اللَّهُ - تَبَارَكَ وَتَعَالَى - هَذَا الْخَلْقَ، لَمْ يَلْمُ أَحَدٌ أَحَدًا.

نکته مهمی که در این سخن پرمغز وجود دارد، توجیه رفتارهای متفاوت همه افراد بشر و

ناروا شمردن ملامت دیگران، به دلیل ظرفیت‌ها و خلقت‌های متفاوت انسان‌ها است. البته طبیعی است که در نگاه ابتدایی، این مطلب به درستی فهمیده نشود و با این تصور که به نسبت در اخلاق یا حقیقت دامن می‌زند و ارتکاب معاصی و بی‌قیدی را ترویج می‌کند، مطلبی عجیب و نادرست به نظر برسد. گویا فردی به نام شهاب - که راوی این حدیث است - نیز از چنین سخنی تعجب کرده است؛ چرا که می‌گوید: من از امام - علیه السلام - پرسیدم: خداوند سامانتان بخشد! چگونه این چنین است؟ آن حضرت در پاسخ، به آفرینش اجزای فراوان و توزیع پراکنده بخش‌های متفاوت آن در میان مردم، اشاره فرمودند و به صراحت اعلام کردند که هر یک از افراد بشر، بهره‌ای متفاوت از این اجزا برده است و از کسی نمی‌توان توقع داشت که همچون دیگری رفتار کند.^{۲۵}

بر این اساس، مشخص شد که پیشوایان معصوم - علیهم السلام -، نه تنها تفاوت‌های میان افراد را تا جزئی‌ترین درجات به رسمیت می‌شناسند، بلکه اندکی اختلاف در نگاه و داشته‌های روحی را دلیلی کافی برای توجیه رفتارهای متفاوت و نادرست بودن سرزنش دیگران می‌دانند.

البته این مطلب هرگز به معنای نسبی بودن حقیقت نیست؛ زیرا روح تعالیم دین و دعوت مستمر انبیای الهی به سوی صراط مستقیم و راه انحصاری عبودیت خداوند، با نسبیت در حقیقت سازگاری ندارد. در همین سخنان نیز هیچ نکته‌ای در باره حقایق متعدد مطرح نشده و هر چه هست، در زمینه تفاوت انسان‌ها و زوایای نگاه آنها به همان حقیقت واحد است. این سخن، کاملاً منطقی و مورد تأیید عقلاست که وقتی کسی با همه وجود، رفتاری را درست و انسانی می‌داند، پایبندی او به دریافت وجدان و اقتضای فهمش، کاری پسندیده و ارزشمند است. این فرد اگر در مسیر تشخیص موضوع، کوتاهی نکرده و همه توان خود را به کار گرفته باشد، حتی اگر آنچه او درست و انسانی پنداشته، در واقع، کاری ناروا نیز به شمار آید، هیچ کس به خود حق نمی‌دهد او را به خاطر رفتارش سرزنش کند.

نادرست بودن ملامت دیگران، با اصول و مفاهیمی چون تبلیغ، امر به معروف و نهی از منکر نیز منافات ندارد؛ زیرا همه این عناوین، نوعی تلاش دلسوزانه و محبت‌آمیز برای آشنا ساختن دیگران نسبت به حقایق بیشتر، یا تذکر و یادآوری مطالبی است که می‌دانند و

۲۵. همان، ص ۱۱۴.

نسبت به آن غفلت و بی‌اعتنایی می‌ورزند؛ نه تنها در هیچ یک از این اقدامات، ذره‌ای ملامت و سرزنش وجود ندارد، بلکه وارد شدن آن، موجب بی‌اثر شدن و تبدیل آنها به کاری غیراخلاقی می‌شود.

در متون و آموزه‌های اسلامی، مفهوم مهم و گسترده‌ای با عنوان «استضعاف» وجود دارد که تأمل در آن، برای درک بهتر موضوع و حل مشکلات مبحث نسبت اخلاق، بسیار مفید است. کتاب ایمان و کفر الکافی، در این زمینه نیز بسیار غنی است و گره‌های فراوانی را در اندیشه دینی می‌گشاید. در این کتاب، چهار باب، شامل هیجده حدیث با محوریت استضعاف و جایگاه آن در میانه کفر و ایمان، شکل گرفته است. ابواب ۱۷۱ تا ۱۷۴ با عناوینی چون «الضلال، المستضعف، المُرَجُونَ لِأَمْرِ اللَّهِ وَأَصْحَابِ الْأَعْرَافِ» در صدد تبیین این نکته است که هر کس تنها در همان حدی که حق را تشخیص می‌دهد، مسئول است و انتظار بیش از آن، توقعی بی‌جا است؛ به عنوان نمونه، بر اساس نخستین حدیث باب ۱۷۲، زراره می‌گوید از امام باقر - علیه السلام - در باره مستضعف پرسیدم. آن حضرت فرمود:

هُوَ الَّذِي لَا يَهْتَدِي حِيلَةً إِلَى الْكُفْرِ، فَيَكْفُرُ، وَلَا يَهْتَدِي سَبِيلًا إِلَى الْإِيمَانِ، لَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يُؤْمِنَ، وَلَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يَكْفُرَ، فَهُمْ الصَّبِيَّانُ، وَمَنْ كَانَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ عَلَى مِثْلِ عُقُولِ الصَّبِيَّانِ مَرْفُوعٌ عَنْهُمْ الْقَلَمُ.^{۲۶}

مبنای سخن امام باقر - علیه السلام - در این کلام نورانی، مانند بسیاری دیگر از احادیث مرتبط با موضوع، آیه ۹۸ سوره نساء^{۲۷} است. در این آیه، به صراحت، هر گونه سرنوشت شوم و عذاب مطرح شده در آیه قبل، از مستضعفان، یعنی کسانی که چاره‌ای و راهی برای یافتن حقیقت ندارند، نفی می‌شود. امام باقر - علیه السلام - در توضیح خود، به این نکته اشاره می‌کنند که چنین افرادی اساساً در معرض ایمان و کفر نیستند؛ همان گونه که در فقره‌ای از حدیث پنجم این باب، امام صادق - علیه السلام - این افراد را نه مؤمن و نه کافر، بلکه مرجون لِأَمْرِ اللَّهِ می‌دانند.

این مطلب دقیقاً مطابق با همان نکته‌ای است که پیش از این بیان کردیم و جایگاه ایمان و کفر و نقش اراده و انتخاب انسان در مسائل بنیادین زندگی را در نحوه برخورد با حقایق هستی و تسلیم یا انکار آن منحصر دانستیم. بر همین مبنا، در جایی که شناخت و

۲۶. همان، ج ۴، ص ۱۷۹.

۲۷. إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانَ لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَلَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا.

توجهی نسبت به حقیقت وجود ندارد، تسلیم یا انکار آن نیز مطرح نیست و به تبع، ایمان و کفر نیز معنای ندارد.

با دست‌یابی به این قانون، می‌توان آن را نسبت به هر حقیقتی تعمیم داد و معیاری کلی را برای همه رفتارهای اخلاقی ارائه کرد. از نگاه پیشوایان دین، مهم‌ترین حقیقت هستی، وجود خداوند یگانه و نقش انحصاری او در همه ابعاد زندگی آدمی است. پس معیار طلایی اخلاق حکم می‌کند که هر کس به همان میزان که به این حقیقت آگاهی دارد، تسلیم و مطیع آن باشد. سایر حقایق، از جمله نبوت انبیا و ولایت اولیای الهی نیز به همین نسبت، مشمول این قاعده است و هر کس از آنها آگاهی یافت، چاره‌ای جز تسلیم ندارد. درستی یا نادرستی رفتارهای گوناگون نیز از این دایره بیرون نیست. لذا وقتی کسی از راهی غیر از مسیر دین، به این تشخیص رسید که انجام رفتاری خاص، نادرست است، نمی‌تواند تشخیص خود را نادیده بگیرد و برخلاف آن رفتار کند. اگر چه پذیرش و تسلیم در برابر تشخیص این گونه حقایق را نمی‌توان ایمان مذهبی نامید، ولی در اینجا نیز تسلیم، نوعی ایمان به حقیقتی است که از راهی دیگر به چنگ آمده است.

به هر حال، مهم این است که انسان، هیچ حقیقتی را نادیده نگیرد و از کنار آن، بی‌تفاوت نگذرد. احتمال وجود حقیقتی تأثیرگذار در زندگی و سرنوشت انسان، خود، حقیقتی است که نباید نادیده گرفته شود. به همین دلیل است که در حدیث هفتم، دهم و یازدهم این باب، آگاهی از اختلاف مردم در باره موضوعی چون دین یا ولایت، برای خارج شدن انسان از شمول عنوان مستضعف، کافی دانسته شده است. در این سه حدیث، از قول امام صادق - علیه السلام - و امام کاظم - علیه السلام -، چنین مضمونی نقل می‌شود:

مَنْ عَرَفَ اِخْتِلَافَ النَّاسِ فَلَيْسَ بِمُسْتَضْعَفٍ.^{۲۸}

با توجه به آنچه گذشت، به این نتیجه می‌رسیم که از نگاه متون اسلامی و به ویژه احادیث کتاب ایمان و کفر، معیار فعل اخلاقی عبارت است از اندازه انطباق رفتار شخص با شناخت او از حقیقت. برگزیدن این معیار برای اخلاق، نکات و ویژگی‌هایی را در بر دارد که برخی از آنها بدین شرح است:

۱. این ملاک، دقیقاً به محل نزاع در این بحث مربوط است و پسندیده یا ناپسند بودن رفتارهای گوناگون را نشان می‌دهد. لذا اشکالی که به صورت عمومی بر بسیاری از

۲۸. الکافی، ج ۴، ص ۱۸۳.

دیدگاه‌های مطرح شده در این رابطه وارد ساختیم و گفتیم که اکثر آنها به جای بیان ملاک اخلاقی بودن رفتار، به عامل یا غایت آن پرداخته‌اند، در اینجا مطرح نیست.

۲. انعطاف و شمول این ملاک به حدی است که همه رفتارهای اخلاقی مورد تأیید مکاتب گوناگون را در بر می‌گیرد. یکی از اشکالاتی که بر معیارهایی چون اعتدال یا غیر دوستی وارد می‌شود، این است که در عین مفید و کارگشا بودن برای شناخت بسیاری از ارزش‌های اخلاقی، جامعیت لازم را برای سنجش درستی یا نادرستی برخی از رفتارها ندارند. این اشکال در باره معیاری که بیان کردیم مطرح نیست؛ چرا که هیچ رفتاری را نمی‌توان سراغ گرفت که انجام دهنده‌اش قضاوتی در باره درستی یا نادرستی آن نداشته باشد. حتی در تعارض‌های پیچیده‌ای چون نجات جان دیگران به وسیله اموال عمومی نیز هر کس بسته به زاویه نگاهی که دارد، قضاوت و برداشتی خواهد داشت.

۳. وابسته بودن ارزش‌گذاری هر رفتار به تشخیص فاعل آن، شمول دایره اخلاق را تا همه مذاهب، اقسام، صنوف و سطوح فکری گسترش می‌دهد. واقعیت ملموس خارجی نیز نشان می‌دهد که درک اهمیت و ارزش اخلاق، در انحصار طبقه، صنف یا پیروان مکتبی خاص نیست و هر کس در حد خود، باید‌ها و نبایدهایی را به رسمیت می‌شناسد و پایبندی به آنها را ضروری می‌داند. اگر از عموم مردم در باره دلیل احترام به این ارزش‌ها سؤال شود، کمتر کسی را می‌توان یافت که از فطرت، فضیلت، منافع جمعی یا سایر معیارهای مطرح در فلسفه اخلاق، درک روشنی داشته باشد؛ اما همگان به صورت ارتكازی، تشخیص خود را نسبت به درستی یا نادرستی رفتارها، دلیلی کافی برای ضرورت التزام به اخلاق می‌دانند. این گونه می‌توان به نظامی اخلاقی دست یافت که هم اخلاق نخبگان و فرهیختگان است و هم اخلاق توده‌ها.

۴. لازمه این مبنا، پذیرش نسبیّت در برداشت از حقیقت است. مفهوم این پذیرش، فقط توجه به واقعیت خارجی و در نظر گرفتن تفاوت سطح فکری و زاویه نگاه افراد نیست، بلکه به رسمیت شناختن این تکثر و احترام به برداشت‌ها و نگاه‌های گوناگون را نیز در بر می‌گیرد. با این حال، چنین رویکردی با اذعان به وجود حقیقتی واحد و مطلق، و حتی اعتقاد به عصمت و دست‌یابی بدون خطای برخی از افراد به بخش‌های گسترده‌ای از حقیقت، منافاتی ندارد.

۵. اگر چه با پذیرش نسبیّت در برداشت از حقیقت و وابسته ساختن اخلاق به این تشخیص، باید نوعی نسبیّت در اخلاق را نیز پذیرفت، ولی این نسبیّت از آن سنخ

نسبی‌گرایی‌هایی نیست که اساس اخلاق را متزلزل و هر نوع رفتاری را تجویز کند. با توجه به جنبه‌های مشترک در شخصیت انسان‌ها، نسبی بودن شناخت حقیقت بدین معناست که هر کس، بسته به میزان بهره‌مندی از قوه تشخیص، بخشی از حقیقت مطلق را مشاهده و درک می‌کند. موظف بودن همگان به پایبندی به همان میزان تشخیص، نه تنها سست شدن پایه‌های اخلاق را در پی ندارد، بلکه موجب تقویت و گسترش اخلاق خواهد بود.

این نکته اخیر، مطلب بسیار مهمی است که بدون تحلیل و تبیین آن، نمی‌توان از استحکام و پاسخگو بودن معیاری که برای رفتارهای اخلاقی ارائه کردیم، اطمینان داشت. تحلیل این موضوع کاملاً با دومین پرسشی که پیش از این مطرح شد، در ارتباط است. آن پرسش این بود که ملاک تشخیص حقیقت چیست و آیا وابسته ساختن اخلاق به شناخت حقایق، آن را به موضوعی مبهم، اختلاف‌انگیز و غیر قابل بازخواست، موکول نمی‌کند؟ پاسخ این پرسش را نیز می‌توان از *اصول الکافی* به دست آورد؛ چرا که احادیث کتاب عقل و جهل این مجموعه، به روشنی نشان می‌دهد که عقل و اندیشه مشترک در میان همه افراد بشر، ابزاری مطمئن برای شناخت حقیقت و ضامن همه ارزش‌ها از جمله اخلاق و دین است.

بررسی احادیث باب تفکر در کتاب ایمان و کفر، در کنار روایات کتاب عقل و جهل نشان می‌دهد که عقل، در عین برخورداری از درجات و تفاوت‌های فراوان، یگانه معیاری است که آدمی در مسیر شناخت حقایق در اختیار دارد. لذا وقتی می‌گوییم معیار رفتار اخلاقی، هماهنگی آن با برداشت فاعل از حقیقت است، در واقع، معیار اخلاق را تبعیت هر کس از حکم عقلش دانسته‌ایم. موکول شدن ارزش‌های اخلاقی به برداشت و اندیشه افرادی با سطح درک و عقل متفاوت، نه تنها موجب ابهام و اختلاف نمی‌شود، بلکه اخلاقی جهانی و هماهنگ را نیز سامان خواهد داد؛ چرا که با توجه به اشتراک عقل همه انسان‌ها در اصولی اولیه، پایبندی همگان به همان برداشت‌هایی که هر یک به صورت جداگانه از حقیقت دارند، در نهایت به انسجام و همگرایی آنها خواهد انجامید و همزیستی مسالمت‌آمیزی را برای پیروان همه ادیان و مکاتب به ارمغان خواهد آورد.

راز این همگرایی، حقیقتی بنیادین است که حتی ضعیف‌ترین مراتب عقل نیز به روشنی آن را درک می‌کند و هیچ کس نمی‌تواند اساس آن را انکار کند؛ این حقیقت که حتی کودکان نیز آن را می‌فهمند و در برابر نادیده گرفته شدنش واکنش نشان می‌دهند، خوب بودن عدالت و منفور بودن ستم است. افراد بشر با هر روحیه، زمینه شخصیتی

و زاویه نگاه، حتی اگر به زبان اعلام کنند که خوبی عدالت را نمی پذیرند یا درک نمی کنند، دست کم اگر بی عدالتی در باره خودشان رخ دهد، نمی توانند احساس ناخوشایندشان را از این موضوع انکار کنند. اگر در تعریف و مصادیق عدل و ظلم نیز هر اختلافی وجود داشته باشد، هیچ کس اختلاف و تردیدی ندارد که قاعده «هر چه را برای خود می پسندی، برای دیگران نیز پسند» از روشن ترین مصادیق عدالتی است که همگان خوبی آن را می فهمند.

این نکته یکی از مبانی مهم نظام اخلاق ایمانی و از آموزه های اصلی احادیث اهل بیت - علیهم السلام - است که در کتاب ایمان و کفر نیز جایگاهی ویژه و برجسته دارد. باب ۶۶ این کتاب با عنوان «الانصاف والعدل» به تبیین این قاعده بنیادین اخلاق اختصاص یافته است. در این باب، بیست حدیث نورانی و پرمغز در زمینه عدالت و انصاف نقل شده است. با مرور این سخنان گهربار مشخص می شود که منظور از عنوان انصاف در متون اسلامی، چیزی جز همین قاعده «هر چه را برای خود می پسندی، برای دیگران نیز پسند» نیست. یکی از شواهد این ادعا، حدیث سوم این باب است که در بخشی از آن، از امام صادق - علیه السلام - چنین نقل شده است:

سَيِّدُ الْأَعْمَالِ ثَلَاثَةٌ: إِنْصَافُ النَّاسِ مِنْ نَفْسِكَ حَتَّى لَا تَرْضَى بِشَيْءٍ إِلَّا رَضِيَتْ
هُمُ مِثْلَهُ...^{۲۹}

تعبیر «سید الاعمال» در این حدیث و حدیث هفتم این باب، نشان می دهد آن حضرت، انصاف را ارزشمندترین رفتار و سرآمد همه ارزش های اخلاقی می دانسته اند. تأکیدها و تعابیر سایر روایات^{۳۰} در این باره، تردیدی باقی نمی گذارد که این قاعده توصیه شده در ادیان و مکاتب گوناگون، از نگاه پیشوایان معصوم دین - علیهم السلام - نیز قاعده طلایی و بنیادین اخلاق به شمار می رفته است.

با توجه به این نکته و پذیرش وضوح قاعده طلایی اخلاق برای همگان، دیگر بدون هیچ دغدغه ای می توان بر معیاری که برای رفتار اخلاقی به دست آوردیم، پای فشرده و از

۲۹. همان، ج ۳، ص ۳۷۱.

۳۰. علاوه بر باب ۶۶ کتاب ایمان و کفر، احادیث دوم، پنجم و چهاردهم باب «حق المؤمن علی آخیه و أداء حقه» (باب ۷۵) نیز در باره این قاعده سخن گفته شده است (همان، ج ۳، ص ۴۳۳ و ۴۳۶ و ۴۴۶). همچنین در چهارمین حدیث کتاب روضة الکافی که متن خطبه وسیله امیر مؤمنان - علیه السلام - است، تعبیری گویا در این باره وجود دارد که به زیبایی، پایبندی به این قاعده را برای برخورداری از اخلاق کافی می داند. آن حضرت در این خطبه می فرماید: وَكَفَاكَ أَدْبًا لِنَفْسِكَ مَا تَكْرَهُهُ لِغَيْرِكَ (همان، ج ۱۵، ص ۷۰).

همه انسان‌ها خواست که در برابر همان چیزی که می‌فهمند تسلیم باشند؛ زیرا وقتی به صورت کلی می‌گوییم خوب است هر کس همان چیزی را که می‌فهمد و برداشت می‌کند، انجام دهد، شاید این نگرانی بی‌جا نباشد که ممکن است گروهی ادعا کنند حقیقت از نگاه ما این است که ما از همه برتریم و حق داریم دیگران را با زور و اجبار، تابع خود سازیم یا حتی اگر مثل ما فکر نکردند، آنها را بکشیم. اگر انسان‌ها خود را جای یکدیگر بگذارند و آنچه را برای خود می‌پسندند، برای دیگران نیز بپسندند، تحملشان نسبت به هم افزایش می‌یابد، به عقاید هم احترام می‌گذارند و برداشت‌ها و نگاه‌های متفاوتشان نسبت به موضوعات گوناگون، مجوزی برای تحمیل خواسته‌ها و ستم بر یکدیگر نخواهد بود.

با این بیان، روشن شد که مبنای برگزیده هرگز به نسبی‌گرایی مطلق نخواهد انجامید و نظر و سلیق شخصی را جایگزین اخلاق نمی‌سازد. چرا که از یک سو نیروی اصلی تشخیص خوب و بد را در درون همه انسان‌ها نیرویی واحد و مشترک می‌داند که برداشت و تشخیص آن برای همگان و در همه شرایط دارای اعتبار و حجیت است؛ و از سویی دیگر، حکم بدیهی تمامی عقول در باره ضرورت انصاف، اجازه سوء استفاده از این مبنا را به کسی نخواهد داد؛ همان‌گونه که این سخن ارتباطی با ذهنی‌گرایی نیز ندارد و همه برداشت‌ها و نظرات را در باره حقایق گوناگون صحیح نمی‌شمارد، زیرا درست یا نادرست بودن یک گزاره یا برداشت، با اخلاقی بودن رفتاری که بر اساس باور به آن انجام می‌پذیرد، کاملاً متفاوت است.

نتیجه

در مجموع، بررسی متون دینی ما را به این نتیجه رساند که هیچ‌یک از مکاتب سه‌گانه فضیلت‌گرا، نتیجه‌گرا و وظیفه‌گرا، با وجود دربر داشتن نکاتی درست و مفید، انطباق کاملی با دیدگاه اسلام در زمینه معیار رفتار اخلاقی ندارد. تحلیل ارائه شده از احادیث کتاب ایمان و کفر الکافی نشان داد که با دقت در متون دینی می‌توان به معیار دقیق‌تری برای اخلاقی بودن رفتار دست یافت که در عین فرادینی بودن، انطباق کاملی با اصول و ارزش‌های اسلامی دارد. ملاک مورد تأکید در سخنان پیامبر خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - و اهل بیت پاک ایشان - علیهم السلام - این بود که هر اندازه رفتار انسان با شناخت او نسبت به حق، منطبق باشد، به همان نسبت رفتار او اخلاقی و پسندیده است. به عبارت دیگر، معیار فعل اخلاقی تسلیم بودن در برابر حقیقت است؛ اما از آنجا که مقدار

شناخت افراد نسبت به حقایق تفاوت دارد و هر کس بسته به توان عقلی و شرایط، از زاویه‌ای جداگانه‌ای به حقیقت می‌نگرد، همگان باید در برابر آنچه تشخیص می‌دهند و می‌فهمند تسلیم باشند.

بر این اساس، پیشوایان بزرگوار اسلام با توجه به تفاوت سطح فکری افراد، نوعی نسبت را در اخلاق به رسمیت شناخته‌اند. البته این نسبت، تزلزلی در ارزش‌های اخلاقی پدید نمی‌آورد؛ چرا که هماهنگی میان یافته‌های تمامی مراتب و درجات عقل، اصولی بنیادین و همگانی همچون قاعده طلایی «هر چه را برای خود می‌پسندی، برای دیگران نیز بپسند» را برای اخلاق پدید آورده است تا در عین پذیرش تنوع در سلیق و احترام به عقاید گوناگون، امکان پایه‌گذاری اخلاقی جهانی را فراهم سازد.

کتابنامه

- اخلاق خدايان، عبدالکریم سروش، تهران: طرح نو، ۱۳۸۴ ش.
- اسلام و نیازهای زمان، مرتضی مطهری، تهران: صدرا، ۱۳۸۹ ش.
- اصول الفقه، محمد رضا مظفر، قم: مؤسسه انتشارات اسلامی جامعه مدرسین، بی‌تا.
- اصول فلسفه و روش رئالیسم، محمد حسین طباطبایی، با مقدمه و پاورقی مرتضی مطهری، تهران: صدرا، ۱۳۷۷ ش.
- اوصاف پارسایان، عبدالکریم سروش، تهران: مؤسسه فرهنگی صراط، چاپ ششم، ۱۳۷۸ ش.
- ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، محمد تقی جعفری، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۸ ش.
- تسنیم (تفسیر قرآن کریم)، عبدالله جوادی آملی، قم: مرکز نشر اسراء، ۱۳۸۲ ش.
- تفریح صنع، عبدالکریم سروش، تهران: انتشارات سروش، ۱۳۷۰ ش.
- تفسیر العیاشی، محمد بن مسعود عیاشی، تحقیق: سید هاشم رسولی محلاتی، تهران: انتشارات علمیه اسلامی، بی‌تا.
- حکمت و معیشت (دفتر دوم)، عبدالکریم سروش، تهران: مؤسسه فرهنگی صراط، چاپ اول، ۱۳۷۶ ش.
- سرگذشت اندیشه‌ها، آلفرد نورث وایتهد، ترجمه: عبدالرحیم گواهی همراه با نقد و بررسی از استاد محمد تقی جعفری، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۶ ش.
- فلسفه اخلاق، محمد تقی مصباح یزدی، تهران: اطلاعات، ۱۳۷۷.

- الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، قم: دارالحدیث، ۱۴۲۹ق.
- مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، محمد باقر مجلسی، تصحیح: سید هاشم رسولی محلاتی، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۳ش.
- معانی الأخبار، محمد بن بابویه (صدوق)، تصحیح: علی اکبر غفاری، قم: انتشارات اسلامی جامعه مدرسین، ۱۳۷۹ش.
- المیزان فی تفسیر القرآن، محمد حسین طباطبایی، قم: مؤسسه انتشارات اسلامی جامعه مدرسین، ۱۴۱۷ق.
- نهایة الدراية فی شرح الکفایة، محمد حسین اصفهانی، تحقیق: شیخ مهدی احدی امیرکلاهی، قم: انتشارات سیدالشهداء، ۱۳۷۴ش.
- الوافی، ملا محسن فیض کاشانی، تحقیق: ضیاءالدین حسینی اصفهانی، اصفهان: کتابخانه امام امیرالمؤمنین، ۱۴۰۶ق.
- «اخلاق فضیلت مدار»، زهرا خزاعی، مجله نامه مفید، شماره ۲۸.
- «تأملی در کاوش های عقل عملی (فلسفه اخلاق) از منظر استاد حایری یزدی»، مسعود امید، نامه فلسفه، شماره ۱۰، تابستان ۱۳۷۹.
- «جریان شناسی اخلاق قرآن مدار در جهان عرب (ترجمه فصل هفتم از کتاب الاخلاق فی الفکر العربی المعاصر)»، احمد عبدالحلیم عطیه، ترجمه: علی زاهدپور، نشریه حوزه اصفهان، شماره ۱۴، زمستان ۱۳۸۳ش.
- «درآمدی بر اخلاق شناسی حکمی و فلسفی استاد محمد تقی جعفری»، مسعود امید، نقد و نظر، شماره ۲۵ و ۲۶، زمستان ۱۳۷۹ و بهار ۱۳۸۰.
- «رابطه دین و اخلاق از نظر علامه طباطبایی»، مسعود امید، کیهان اندیشه، شماره ۶۶، خرداد و تیر ۱۳۷۵.
- «فطرت پایگاه ارزش های اخلاقی»، جعفر سبحانی تبریزی، کلام اسلامی، تابستان ۱۳۷۸، شماره ۳۰.
- یونان و دین (تسلیم و ایمان در خداشناسی دینی)، رضا برنجکار، کیهان اندیشه، خرداد و تیر ۱۳۷۱، شماره ۴۲.